

<https://pecritique.com/>

نقد اقتصاد سیاسی  
آذرماه ۱۴۰۲

# نمی‌توان نقد کرد

جودیت باتلر



ترجمه‌ی شیرین کریمی



پس از وحشی‌گری نسل‌کشی در غزه و خفقان بحث‌ها در محیط‌های دانشگاهی، حالا دیگر هیچ اهمیتی ندارد که من، و دیگران، با تمام جنبه‌های استدلال‌های برخی گروه‌های دانشجویی در پی حمله‌ی ۷ اکتبر همدل نیستیم. وقتی در [لندن ریویو آو بوکز](#) نقدم را ارائه کردم، این کار را با روحیه‌ای گفت‌وگویی انجام دادم. پیش‌بینی نمی‌کردم چگونه صدای آن گروه‌های دانشجویی خاموش می‌گردد و آن‌ها چه میزان آزار و تهدید آنلاین متحمل می‌شوند. اما هنوز برای دفاع از حقوق این دانشجویان، و تمام دانشجویان، وقت داریم، آن‌ها حق دارند دیدگاه‌شان را بدون ترس از انتقام یا آسیب بیان کنند.

بحران آزادی آکادمیک که امروز با آن روبه‌رو هستیم، به اندازه‌ی دوران مک‌کارتی به بعد در ایالات متحد آمریکا، حاد است. اتهام یهودستیزی که به طرزی ابزاری به‌منظور خفه‌کردن صداها به کار می‌رود بایست به‌شدت هشداردهنده باشد؛ هشداردهنده به هر کسی که برای آزادی بیان در عرصه‌ی عمومی ارزش قائل است و نیز برای آنان که به آزادی آکادمیک در عرصه‌های دانشگاهی اهمیت می‌دهند. وقتی حتی درخواست‌های آتش‌بس ضدیهود تلقی می‌گردد، تنها کسانی از این اتهام تبرئه می‌شوند که از جنگ ویران‌گر اسرائیل ضد مردم فلسطین در غزه حمایت می‌کنند. درهم‌آمیختن یهودستیزی با صهیونیسم‌ستیزی فقط می‌تواند در خدمت اهداف سانسور شدید باشد، چون این درهم‌آمیختگی کسانی را از ابراز خشم اخلاقی و سیاسی و دفاع از اصول بنیادین آزادی بیان و عدالت سیاسی باز می‌دارد که مخالف خشونت مداوم اسرائیل هستند، خشونتی که تا امروز سبب کشتار ۱۸۰۰۰ نفر از ساکنان غزه شده است. اگر ما جرئت به خرج دهیم و این کشتار را نوعی نابودگری با هدف نسل‌کشی، یا خودِ نسل‌کشی نام دهیم، کاری که اخیراً ۸۰۰ حقوقدان انجام دادند، متهم به یهودستیزی می‌شویم. اما سخن‌گفتن علیه نسل‌کشی وقتی سانسور می‌شود چه معنایی دارد؟ این یعنی فقط آن سخن‌گفتنی قابل دفاع است که از بی‌عدالتی دفاع می‌کند.

وقتی ژنرال‌های اسرائیلی با حمایت رئیس‌جمهور هرترزوغ ادعا می‌کنند که در غزه غیرنظامی وجود ندارد (با به یاد آوردن جمله‌ی شرم‌آور گلدا مایر که گفته بود: «چیزی به نام ملت فلسطین متمایز وجود ندارد»)، در واقع آن‌ها زمینه را برای تبرئه‌ی کامل خود از نابودی غیرنظامیان در غزه فراهم می‌سازند. اگر غیرنظامیان وجود نداشته باشند،

به این معنی است که هیچ مرگی غیرنظامی نیست، هیچ جنایت جنگی‌ای صورت نمی‌گیرد، و تمامی کشتارها موجه است. در عبارت «هیچ مرگی غیرنظامی نیست» کلمات «هیچ و نیست» بیان‌گر و تأییدکننده‌ی منطقی نابودگری است. یعنی چنین اتفاقی نمی‌افتد و نمی‌توان با آن مخالفتی کرد. واقعیت‌زدایی از کشتار منجر به سانسور هر گفتاری می‌شود که آن را نسل‌کشی یا حتی جنایت جنگی بنامد یا خواستار پایان‌دادن به آن باشد. [در چنین وضعیتی] منطقی است که گروه‌های دانشجویی برای اعتراض به این منطقی‌نفرت‌انگیز و آن کارزار بی‌امان کشتاری که حامی این منطقی است، به راهپیمایی‌های کوچک و بزرگ بپیوندند. کسانی که به نام «یهودستیزی» با اعتراضات این دانشجویان مخالفت می‌کنند، اتهامی را تقلیل می‌دهند، متورم می‌کنند، و از آن استفاده‌ی ابزاری می‌کنند که بایست به مصادیق بارز یهودستیزانه‌ی اختصاص داده شود که در لفاظی‌های ضدِ صهیونیسم ظاهر می‌گردد. این مصادیق باید نام برده شوند، زیرا باید با تمام انواع نژادپرستی مخالفت کرد. همچنین باید به یهودستیزی ناسیونالیستی مسیحی اشاره کرد که حامی صهیونیسم است و نتانیاهو به آن مجوز می‌دهد. اما درست در چنین لحظه‌ای است که ما فراخوانده شده‌ایم که بپرسیم چگونه سانسور، تهدید آنلاین، و قلدری هم محکومیت عمومی جنایات علیه بشریت را سرکوب یا غیرقانونی می‌کند و هم به توجیه قتل و کشتار یاری می‌رساند؟

به یاد آورید کسانی را که مخالف نسل‌کشی هستند گاه، به طرزی متناقض، متهم به داشتن نیت نسل‌کشی می‌شوند، چنین چیزی را در روز ۷ دسامبر دیدیم، وقتی که الیز استفانیک نماینده‌ی جمهوری خواه، لیز مگیل رئیس دانشگاه پنسیلوانیا و کلودین گی رئیس دانشگاه هاروارد را استنطاق عمومی کرد. او در بازپرسی‌اش به جای این که جایگاه معترضان را در یک جنبش‌رهابی‌بخش در نظر بگیرد، تعدادی فرضیات مشکوک گنجانده. انتفاضه که در زبان عربی به طور کلی به «خیزش یا قیام» ترجمه می‌شود، در اصل به معنی «تکان خوردن» یا «خود را تکان دادن» است. انتفاضه به منزله‌ی جنبشی شناخته می‌شود که از مطیع ماندن در برابر خشونت استعماری سر باز می‌زند و تلاشی است به منظور رهایی از قید حکومت استعماری. انتفاضه همچنین دعوتی برای اتحاد فلسطین است. آیا این کلمه لزوماً به معنی وحشی‌گری نسل‌کشی است؟ نه. حال برخی

ممکن است تصور کنند که استعمارشدگان پس از رهایی از قیدوبندهایشان، با قصد و نیت انتقام‌جویانه به نسل‌کشی علیه استعمارگر روی خواهند آورد. اما تصورکردن پیش‌بینی نیست. در واقع، اگر استعمارزدایی به طرز ریشه‌ای موفقیت‌آمیز باشد، چنین اتفاقی نمی‌افتد. اما اگر خشم انتفاضه علیه حکومت استعمارگر باشد، در آن صورت استعمارزدایی به احتمال زیاد احساس دیگری را ایجاد خواهد کرد؛ احساسی از نوع شادیِ رهایی‌بخشی، احساس آزادی، رهایی از قیدوبندهایی که طی هفتاد و پنج سال فقط شدت یافته است. فقط این پرسش پیش می‌آید که آیا فلسطینی‌ها ترجیح می‌دهند به‌دست کنشگران غیریهودی کشته شوند تا بفهمند که علیه نوعی خشونت دولتی ایستاده‌اند.

وقتی از گی پرسیده شد که آیا دانشگاه هاروارد خواستِ نسل‌کشی یهودیان را محکوم می‌کند یا خیر، او به‌درستی تردید کرد، زیرا فرضِ این پرسش این بود که هر کسی خواستار «انتفاضه» است یا شعار «از رودخانه تا دریا» را سر می‌دهد، قصدش نسل‌کشی است یا تهدیدی عینی است برای از بین بردن زندگی یهودیان اسرائیل یا به طور کلی زندگی یهودیان. این استنطاق باید همان‌جا متوقف می‌شد تا فرض‌های مربوط به آن روشن گردد. اما در لحظه‌ای که این سؤال طرح شد سؤال و فرض‌هایش با هم تلفیق شدند: بدون هیچ تأملی، «انتفاضه» و شعار «از رودخانه تا دریا» با دعوت به نسل‌کشی یهودیان یکی انگاشته شد و فراخوان‌ها برای رهایی از قید استعمار اسرائیل [به‌مثابه‌ی تهدیدی خشونت‌آمیز علیه یهودیان تعبیر شد. وقتی امکان تأمل در فرض‌های مشکوک منتفی گردد، دامی پهن می‌شود. پیامد وحشتناکش این است که هیچ نقدی بر ماشین کشتار اسرائیل وجود ندارد، هیچ گفتار مخالفی نیست که فوری به فراخوانی برای خشونت، یا چه‌بسا تهدید کلامی به خشونت‌ورزی، تعبیر نگردد. رؤسای دانشگاه‌ها حق دارند پیش از پاسخ‌دادن به چنین پرسشی تردید کنند، زیرا بازجو مجموعه‌ای از مقدمات نادرست و درهم‌آمیختگی‌های واهی را به صورت یک پرسش طرح کرده است. مگیل استعفا کرده است، و اکنون رئیس گی باید یک تصمیم اخلاقی بگیرد: یا در برابر صورت‌های تفتیش عقایدی که مقاومت در برابر خشونت اسرائیل را با نیت نسل‌کشی تلفیق می‌کند ایستادگی کند، و برای حق اعتراض و مخالفت ایستادگی کند، یا به ابزار

سانسور و انکار تبدیل گردد. اظهارات دفاعیه‌ی او امیدبخش نیست. در نهایت، او هر تصمیمی بگیرد، پیامدهایی برای آزادی آکادمیک و آزادی بیان خواهد داشت.

در دانشگاه‌ها، ما پرسش را با نظر به پیش‌فرض‌هایش طرح می‌کنیم. اگر این ظرفیتِ حیاتی را در کلاس‌های درس‌مان و در زندگی عمومی‌مان از دست بدهیم، رسالت خود را از دست داده‌ایم و ما و دانشجویان‌مان شکست خورده‌ایم. سانسور پیامدهای بسیار جدی و شدیدی دارد، زیرا ممکن است از اعتبار بیفتیم، موقعیت‌مان را از دست بدهیم، یا در رسانه‌ها بدنام شویم. بسیاری بی‌هیچ اعتقادی، به دلیل ترس، محکومیت حماس را به شکل صوری اعلام می‌کنند. اندیشه‌ی انتقادی ناپدید شده، و درخواست برای نمایش محکومیت اخلاقی به شکلی از ترور اخلاقی تبدیل شده است.

موقعیت گی از همان ابتدا که اجازه داد دانشجویان مورد آزار و تهدید آنلاین قرار گیرند و از حقوق اولیه‌ی تجمع و بیان حمایت نکرد، به خطر افتاد. البته، او به دلیل عدم مداخله در تعطیلی سریع‌تر و خشن‌تر کمیته‌ی همبستگی با فلسطین در دانشگاه هاروارد، تاکنون، و در آینده نیز، از سوی صهیونیست‌ها مورد انتقاد قرار گرفته و خواهد گرفت. تلاش برای خاموش کردن پیام آن دانشجویان به بلندشدن موج سانسور دانشگاهی که اکنون شاهد آن هستیم کمک کرد، موج سانسوری که به صورت رسمی و غیررسمی فعالیت می‌کند. چنین سانسوری نه تنها اجازه می‌دهد این کارزار کشتار فلسطینی‌ها ادامه یابد، بلکه به عنوان بازتاب‌دهنده و توجیه‌گر آن عمل می‌کند. دولت اسرائیل زندگی فلسطینی‌ها را متوقف کرده و سازوکار سانسور صدور بیانیه‌های همبستگی با مبارزات فلسطینی‌ها (که به منزله‌ی مبارزاتی بزرگ‌تر و بلندمدت‌تر از حماس تصور می‌شود) را متوقف کرده است. این دو به یکدیگر نیاز دارند، زیرا جنگ علیه غیرنظامیان تنها در صورتی به پیروزی می‌رسد که الف) جامعه‌ی بین‌الملل متقاعد گردد که غیرنظامیان یا سیر انسانی هستند یا همه‌ی آن‌ها تروریست هستند و ب) بتوان نقد آشکار و عمومی این فرضیات را، در میان سایر درگیری‌های هراس‌ناک، سرکوب کرد. به بیان دیگر، کشتار بدون مجازات در این سطح وسیع مستلزم کارزار سانسوری است که گفتارهایی را خاموش کند که به درستی از کلمه‌ی کشتار استفاده

می‌کنند و با آن مخالفت می‌کنند و تاریخ کشتار و خشونت ساختاری دولت را روایت می‌کنند.

تنها دانشجویان هاروارد نیستند که گفتارشان در عرصه‌ی عمومی مخدوش می‌گردد و زندگی‌شان در محاصره‌ی حملات رسانه‌ای، افشای اطلاعات شخصی و آزار قرار گرفته است. تمامی گفتارهای دانشجویی که به دنبال مقابله با درهم‌آمیختن یهودستیزی با صهیونیسم‌ستیزی است، یا به عبارت دیگر، تمامی تلاش‌هایی که برای نامیدن کشتار به‌دست اسرائیلی‌ها به‌عنوان نسل‌کشی انجام می‌شود، هدف چنین سانسوری هستند. دانشجویان تحت فشار قرار گرفته‌اند، پیشنهادهای شغلی آن‌ها لغو می‌شود، آمال و اهداف حرفه‌ای آن‌ها متوقف یا نابود می‌گردد و توانایی آن‌ها برای مقاومت در برابر اتهامات وحشتناک به شکل‌هایی از آسیب‌های روحی و روانی منجر می‌گردد که فقط خودشان می‌توانند (روزی) واقعاً آن را بیان کنند.

اگر این لحظه تا این حد مملو از ترس و نفرت نبود، می‌توانستیم مکث کنیم و چند سؤال مهم را مطرح سازیم. آیا حماس جنبشی تروریستی است یا جنبشی برای مقاومت مسلحانه؟ وقتی دانشجویان از فلسطین دفاع می‌کنند، آیا آن‌ها خواستار استعمارزدایی و پایان دادن به خشونت دولت اسرائیل هستند یا مشوق مرگ اسرائیلی‌ها هستند؟ از خودشان بپرسیم؟ سعی کنیم بفهمیم؟ یا باید، همان کاری را کنیم که اکنون می‌کنیم، به سرعت به این نتیجه برسیم که آزادی فلسطین منجر به مرگ اسرائیلی‌ها می‌شود، در حالی که در واقع، ممکن است به امکانی جدید برای همزیستی، چه با راه‌حل یک‌کشوری یا دوکشوری یا شکل دیگری از حکمرانی منتهی گردد؟ همبستگی سیاسی من با جنبش بایکوت، عدم سرمایه‌گذاری و تحریم همچنان برقرار است، ابزارها و اهداف آن جنبش غیرخشونت‌آمیز است و با ارزش‌های من همخوان است. اما شاید مهم باشد از کسانی که از حماس در جایگاه یک جنبش مقاومت مسلحانه دفاع می‌کنند، بپرسیم که چگونه این مقاومت مسلحانه را در چارچوب تاریخ مبارزات مسلحانه جای می‌دهند و اگر شرط‌هایی باشد، چه شرطی باید برآورده گردد تا سلاح‌ها بر زمین گذاشته شود. یک پاسخ روشن این است که خشونت دولت اسرائیل باید پایان یابد. اگر خشونت دولت اسرائیل شرط امکان وجود مقاومت مسلحانه باشد، بی‌تردید توقف خشونت آن دولت به ایجاد شکلی دیگر از تشکیلات سیاسی منتهی خواهد شد.

من در مقاله‌ام، که در لندن ریویو منتشر شد، ادعای کمیته‌ی همبستگی با فلسطین در هاروارد را مورد بحث قرار دادم، ادعای این کمیته این بود که «تنها مسئول» حملات کشنده‌ی حماس به اهداف اسرائیلی «رژیم آپارتاید است». نظرم این بود که «تقسیم مسئولیت به این صورت خطا است و هیچ چیز نباید حماس را از مسئولیت‌های قتل‌های فجیعی که مرتکب شده است مبرا سازد». فکر نمی‌کنم منطقی باشد که بگوییم خشونت اسرائیل به نام خشونت‌ی صورت می‌گیرد که حماس مرتکب می‌شود، زیرا حماس برنامه‌ی خاص خود را دارد و تصمیم به شروع مبارزه‌ی مسلحانه، تصمیمی است که مسئولیت آن را برعهده می‌گیرد. حتی می‌توان گفت که این ادعا که خشونت حماس همان خشونت اسرائیل است که به اسرائیلی‌ها برگردانده شده است، عاملیت فلسطینی‌هایی را تضعیف می‌سازد که به نفع مبارزه‌ی مسلحانه موضع گرفته‌اند. آن‌ها ابزاری برای برگرداندن خشونت اسرائیل نیستند، بلکه به نام خود و به دلایل خود دست به عمل می‌زنند، یا من این‌گونه فرض می‌کنم. ناگفته نماند که دانشجویان قطعاً درست می‌گویند که اگر خشونت‌ورزی مداوم دولتی از سوی یک قدرت استعماری علیه محاصره‌شدگان و محرومان ادامه نمی‌یافت، نیازی به مبارزه‌ی مسلحانه نبود.

اما در شرایط تاریخی کنونی دشوار می‌توان با این اندیشه ارتباط برقرار کرد، چه رسد به آن‌که به آن اعتراض کرد. زندگی فلسطینی‌ها در غزه در حال نابودی است، و هر فلسطینی علیه این نابودی اعتراض خواهد کرد. اگر آن‌ها اعتراض کنند، و ما هم با آن‌ها اعتراض کنیم، این ما را تبدیل به حامیان حماس نمی‌کند. این اعتراض تنها باعث می‌شود که ما تبدیل به منتقدان صریح نسل‌کشی شویم.

پس اجازه دهید عذرخواهی و تصریح کنم: دانشجویان حق دارند که با روشی که «این درگیری» در رسانه‌ها بازتاب یافته است، مخالفت کنند، روشی که بر اساس آن تاریخ ۷ اکتبر و اقدامات حماس به‌منزله‌ی نقطه شروع نادرستی برای هرگونه بحث عمومی تبدیل شده است و هفتاد و پنج سال اشغال، بازداشت، سلب مالکیت و سرقت زمین را که پیش از آن اتفاق افتاده پاک می‌کنند. لزومی ندارد که حامی تمامی جنبه‌های پیام دانشجویان باشیم تا بتوانیم از آسیب‌دیدن‌شان از سوی جنبش صهیونیستی ایالات متحد ابراز تأسف کنیم. آن‌ها حق دارند که صحبت کنند، حق دارند

علیه بی‌عدالتی اعتراض کنند، و حق دارند که صدایشان در فضای عمومی شنیده شود و به طور منصفانه در مورد آن بحث شود. سانسور کردن صدای آن‌ها به هر نحوی پذیرفتنی نیست، زیرا چنین سانسوری خواهان خاموشی در برابر حمله‌های هولناک به زندگی فلسطینی‌ها است، و از کارزار کشتاری چشم می‌پوشد که اکنون اسرائیل به راه انداخته است، و این سانسور این کارزار را در جایگاه بخشی از کارزاری بلندمدت‌تر برای انکار حقوق بنیادین مردم فلسطین در مورد خانه‌ها، سرزمین و آینده‌ای با خودمختاری سیاسی عاری از خشونت نمی‌بیند.

سانسور همواره ابزاری برای [حکومت‌های] ضعیف است. بله، سانسور قدرتی دارد، اما اعتراف می‌کند که مسائل از کنترل سانسورچی‌ها خارج شده است. سانسور از سوی کسانی به کار می‌رود که سعی دارند دیدگاهی را که نمی‌خواهند شنیده شود، محدود کنند یا از بین ببرند. سانسور به آن دیدگاه قدرت بزرگی می‌دهد، زیرا شاید می‌داند که مخالفت صریح با بی‌عدالتی می‌تواند حامیانی را جذب کند که هنوز شهامت دارند که وحشت وقایعی را که روی داده است ببینند، بر آن نام نهند و با آن مخالفت ورزند. سانسور کردن ممکن است ترس از سانسور را در دل کسانی بنشانند که این عملیات را به‌منزله‌ی شاخه‌ی فرهنگی کارزار نظامی علیه فلسطین تماشا می‌کنند. اما همواره هستند کسانی که زیر بار سانسور نمی‌روند، حساسیت‌هایشان از قِبل سانسور تقویت می‌شود و با خفقانِ گفتار و بحث مخالفت می‌کنند. بیایید به کسانی بپیوندیم که باور دارند دانشجویان هاروارد حق داشتند آزادانه صحبت کنند، حق داشتند با بی‌عدالتی مخالفت کنند و حق داشتند توجهات را به تاریخ طولانی خشونت‌ی جلب کنند که در این لحظه‌ی وحشتناک به اوج رسیده است.

دانشگاه‌ها باید مکان‌هایی باشند که در آن آزاد باشیم درباره‌ی چنین دیدگاه‌هایی بیاموزیم، جایی که دانشجویان بتوانند آزادانه دیدگاه‌های مخالف خود را بیان کنند، و جایی که در آن بحث و گفت‌وگو درباره‌ی ارزش‌های دیدگاه‌هایشان تشویق گردد. گفت‌وگوهای بسیاری هست که باید صورت گیرد، از جمله طرح این پرسش که چگونه آن گروه از ما که متعهد به خشونت‌پرهیزی هستیم می‌توانیم نقش فعالی را در حفظ حقوق سخن‌گفتن و نقد دروغ‌پردازی ایفا کنیم. سانسور وسیله‌ی تنبیه حکومت‌های استبدادی است. و از آن جایی که حمله به دموکراسی گسترده شده و در حال افزایش



است، این مسئولیت مدیران دانشگاهی است که از حقوق آزادی بیان محافظت کنند، به‌ویژه زمانی که فضا تنش‌آمیز است، زبان مضطرب است و ادعاها و تهدیدها جای تأمل و بحث را می‌گیرد. ممنوع شدن مخالفت با بی‌عدالتی به معنای رفتن زیر بار یک بی‌عدالتی دیگر است. آیا می‌توانیم درباره‌ی عدالت بحث کنیم؟ اگر بتوانیم پس ممکن است دانشگاه فرصتی برای احیای شهرت خود در حوزه‌ی پژوهش آزاد داشته باشد. آیا می‌توانیم به دانشجویان مان گوش فرا دهیم؟ اگر بتوانیم پس ممکن است دانشگاه این فرصت را داشته باشد که به مکانی برای یادگیری تبدیل گردد و برای اعضای هیئت علمی درسی جدید درباره‌ی فروتنی ارائه دهد.

پیوند با منبع اصلی:

<https://www.bostonreview.net/articles/there-can-be-no-critique>